



چارلز چاپلین و همبازی «دان آدامس» در فیلم «یک سلطان در نیویورک» که او دارر تمام مسافرت‌های یک برای معرفی و نمایش فیلم بعمل آمد، همراهی کرده.

چند کلمه در باره ((چاپلین))

جز خاطره چیز دیگری باقی نبود. حتی «سلطان Shakhov» (نقشی که چاپلین در فیلم «یک سلطان در نیویورک» به عهده دارد) نیز در مرکز توجه قرار ندارد. اما آمریکا درهمه جاهست. مثلاً کسی که فرمان میدهد و سلطان از آن فرای است.

ولی بالینحال چاپلین روی آمریکا حرف میزند، باز هم حرف میزند نه «امروزه» مقداری از روزنامه‌های آمریکائی عقاید خود را عوض کرده‌اند. بعضی از روزنامه‌های بزرگ مانند «نیویورک تریبون» فیلم «یک سلطان در نیویورک» را بعنوان عاملی که عملی بزرگ برای کشورشان انجام میدهد، شناخته‌اند.

ولی بالینحال چاپلین آمریکا و انتقاد خود را نسبت بآن انکار نمی‌کند.

چاپلین آمریکارا از جوانب دیگری می‌بیند، او باین کشور

چارلز چاپلین بعد از اتمام آخرین فیلم خود بنام «یک سلطان در نیویورک» برای نمایش آن و تشکیل یک مصاحبه‌ی مطبوعاتی به جزیره کوچک «Ischia» واقع در خلیج «نابل» وارد شد. در این مصاحبه او گفت: «این من نیستم که «شارلوت» را رها کرده‌ام؛ بلکه این «شارلوت» است که مرا رها کرده‌است. شخصیت من در مدت زمانی از این قرن به یک رمانتیسیم بسته بود. ولی امروزه، رمانتیسیم توسط محیط اتمی کشته شده‌است، و با آن، دیگر «اندیویدو آلیسم» انسانی نیز نابود گشته‌است.»

این توضیح را بزرگترین شخصیت سینمایی زمان ما یعنی چارلز چاپلین، یعنی کسیکه تهیه می‌کند، می‌نویسد، سناریو تهیه می‌کند، اداره می‌کند، بازی می‌کند و حتی موسیقی فیلمهای خود را ترکیب می‌نماید، درباره‌ی «شارلوت» داد که در این مصاحبه‌ی مطبوعاتی از او



چارلز چاپلین بازی در نقش دونالد در شب نمایش فیلم در سینمای کوچک
«Ischia» Lacco Ameno

يك صحنه از فیلم «سلطان در نیویورک» که پیش از سایر قسمت‌های سریال است. «دوختیک» سلطان با مصوریک، تازه از زیر عمل یلاستیک بیرون آمده و تغییر شکل داده شده است. به یک کلبه شبانه وارد می‌شود تا نمایشات را تماشا کند. او با تمام کوششها و تلاشهایی که می‌کند، نمیتواند از خندیدن خودداری نماید و با خندیدن، بچه‌های عمل یلاستیک از هم باز میشوند و سلطان دوباره قیافه اول خود را پیدا می‌کند. مورد بحث قرار گرفت یعنی که این قسمت میتواند مثلی بسیار معنی دار برای خندهای آزاد باشد، یا بصورت دیگر بیننده را به باز یافتن خود، خود را دارد. چاپلین در این باره توضیح داد که در د اماسلطان برای دوباره دست آوردن صورت خود میباید انتخابی بکند و بعد تقریباً مثلاً اینکه یکی از افکار خیلی عزیز خود را دنبال می‌کند ادامه دادند و گردیدن در کمین مشکل است. بله، خندانند، خیلی مشغولیت دارد. بعضی وقت‌ها چیز غیر قابل اطمینان میشود و از این بی اطمینانها هزار بی نظمی بوجود می‌آید. ... آتش ها مالبغولیایی

مستند و ایمان شکسته آنان با اولین برخورد با ناخوشایندیها از هم می‌پاشد، ازین می‌رود ...

در این ضمن خبرنگاری از او سؤال کرد که چه وقت این تصمیم را خواهد گرفت که فیلمی بسازد. یک سلطان در مسکو، یعنی اثری ضد شوروی تهیه کند.

چاپلین اینطور توضیح داد که به «من از کلمه‌ی «ضد» خوش نمی‌آید؛ فیلمهای من ضد چیزی حرف نمی‌زنند، اما روی چیزهایی که فائزتری من حکم میکند حرف می‌زنند. من روسیه را ندیده‌ام، بنابراین روسیه نمی‌تواند بمن الهامی بدهد. و بعد اضافه کرد: «اتفاقاتی که برای شخص من، در آمریکا رخ داد الهام دهنده من برای تهیه این فیلم نبودند. هیچ علت شخصی ای در این کار دخالت نداشت. اما راهنمای من دید خیلی وسیعی روی زندگي بود ...»

و بدین ترتیب مصاحبه مطبوعاتی چاپلین در

خلیج نیل یابان رفت.
ترجمه یحیی محسن سرم

... و اما بنظر بعضی از منتقدین سینمایی مشهور

اروپا و آمریکا فیلم «يك سلطان در نیویورک» جزو فیلم‌های با ارزش چاپلین نمی‌تواند محسوب گردد و حتی بعضی‌ها معتقدند که چاپلین با تهیه این فیلم ثابت کرد که قدرت خلاقه اش را از دست داده است. برای نمونه در آینده نظریك منقذ بین المللی سینما را درج خواهیم کرد.

بدون بدبینی اما بایک امید مبهم که زیاد آشکار و روشن نیست می‌نگرد. ولی هیچ‌هم از اینکه دائم، با حوصله عجیبی توضیح دهد که «فیلم من فیلمی ضد کشورهای متحده آمریکا نیست. من همیشه خودم را در محیط احساس قراردادام، نه در محیط روشنفکری، و میخواهم که فیلم «يك سلطان در نیویورک» برای همان چیزی که هست سنجیده شود، یعنی يك فیلم خنده آور که من با اعتقاد نسبت بارزش، نسبت به قوتش و نسبت به قدرت شوخی اش آنرا تهیه کردم» خسته نمی‌شود.

وقتی روزنامه نگاران یکی از زیباترین لحظات فیلم «يك پادشاه در نیویورک» را به چاپلین، که در آن باروش مخصوص خود سینماسکوپ را بیامسخره می‌گیرد، باو یاد آور شدند، لبخند زد (لبخند او قبل از هر چیز روح می‌دهد؛ او با تمام عضله‌های چابک و ظریف بدن خود می‌خندد) و بعد توضیح داد که: «سینماسکوپ مراقبت نمی‌کند چرا که مانند صفحه یا تخته‌ای، فضا را از بالای سر شخصها میبرد، و من فضای بالای سر را دوست دارم، من آنرا لازم میدانم.» و بعد در این باره اضافه کرد که: «رنك در عوض مانند صورتکی است، يك دروغن جلا است، که پرده بروی چیزهایی که میخواهد گفته شود میکشد، و مانع از بیان، در حالتی روشن تر و مستقیم تر می‌گردد.»